

أعوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این آیه شریفه که می فرماید: **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا ...** ﴿البقرة، ۲۷۵﴾ در این جا مرحوم علامه دارند که خبط شیطان به معنای آن حالاتی است که بر انسان عارض می شود، آن حالات غیر عادی و غیر اختیاری که مصروع آن حالات را دارد، و شیطان هم به معنای هر ذات شریری است نه اینکه به معنای فرض کنید فقط ابلیس معنا بشود. و مقصود از آیه این است که بعضی از انواع مصروع، اینها مجنون هستند، مجنون یعنی جن زده، جنّ به معنای جن زده است و این اثبات این را می کند که ممکن است که مصروع اقسامی داشته باشد، بعضی از مصروع ها به واسطه علل و اسباب مادی باشد و بعضی ها به واسطه علل و اسباب معنوی باشد. و حالاتی که این مصروع پیدا می کند چون حالات، حالات غیر عادی و غیر طبیعی است و فعلیها این شخصی که ربا می خورد، این اصلاً به طور کلی حالاتش و افکارش تغییر و تبدل پیدا می کند. گرچه روایت داریم که...، و بعضی ها هم آمدند و گفتند که روایتش را اهل تسنن هم نقل می کنند، اینجا در تفسیر المنار ایشان می فرماید که: قال فی تفسیر المنار و اما قیام آکل الربا كما يكون الذي يتخبطه الشيطان من المس؟ فی تفسیره المراد تشبیه المراد فی الدنيا بالمتخبطه المصروع فما يقال لمن يصرع و حركات المختلفه فقد جن. ولی خود صاحب المنار که رشید رضا باشد ایشان می فرماید: ولكن ظهر الجمهور الى خلافه و قالوا إنّ المراد بالقیام، القیام؟ ان البعث. در روایت هم داریم که در روز قیامت افراد مانند مجنون ها از قبر بر می خیزند، و ان الله تعالى جعل من علامه المراد من يوم القیامه انهم یبعثون كالمصروعین و روى ذلك عن ابن عباس و ابن مسعود و؟ مرفوعاً که می گوید ایّاک و الذنوب التي لا تغفر؟ شیء؟ یوم القیامه و من اكل الربا بعث یوم القیامه؟ يتخبط. این روایات روایاتی است که حکایت از همین جنبه تخبط می کند. تخبط

؟ در روز قیامت، ولی این منافاتی با ظاهر آیه ندارد که منظور در دنیا هم همین طور است. البته ظهور و بروز این معنا در روز قیامت خیلی واضح و آشکار است اما کسی که دارای خبط هست در دنیا، به این معنا که فکرش فکری است که متغیر و متبدل و متحول می شود و مانند مصروع که لا یقدر فی آی طریق یمشی و فی ای التجارة یمشی، این نمی داند چه نحوه در این دنیا کارش را انجام بدهد و حالا عرض می کنیم که کیفیت خبط به چه معنا است؟

بعضی ها آمدند اشکال کردند نسبت به این آیه که خب این جنّ یک امر خلاف عدل است، این یک امر ظالمانه است که خدا یک نیرویی را، یک قوه ای را بر قوای دماغی انسان مسلط بکند و او را متخبط بکند.

جوابش هم این است که نه، اشکالی ندارد که مانند سایر علل و اسباب طبیعی این...، چطور اینکه در طبیعت عواملی ممکن است وجود داشته باشد، به واسطه ضربه ای انسان یک ضربه ای بخورد، یا فرض کنید که بواسطه یک شوکی که به او وارد می شود، بواسطه خوردن حتی بعضی از غذاها و بعضی از ادویه و اشربه، این قوای دماغی انسان زایل می شود. در حالی که علل و اسباب طبیعی، اینها هم مستند الی الله تعالی هستند. ظلم در آن جایی است که در ظرف خبط، تکلیف هم متوجه باشد، و خب آن در آن جا ظلم است که دیگر طبعاً تکلیفی متوجه نیست.

پس بنابراین آیه به ظهورش دلالت می کند شخص مُرابی، کسی که اهل ربا هست، در همین دنیا افعال و اعمال و اتجاه عیش او و حیات او مانند مصروع و مانند مجانینی می ماند که آنها یک اتجاه مشخص و خلاصه یک مقصد مشخصی ندارند. گرچه روایات هم هست بر اینکه در روز قیامت یقوموا من قبره کالمجانین و کالمصروع و این نسبت به مرابی نیست، نسبت به بعضی از انواع دیگر و اقسام دیگر خب در اینجا هست.

حالا چرا این [ربا گیرنده] مانند شخص مصروع است؟ چرا خداوند این را مانند و مثال زده مانند شخص مصروع؟ خبط دماغ؟ به جهت اینکه- همان طوری که روز قبل صحبت شد- در هر داد و ستدی و در هر معامله ای باید یک منفعت محله مترتب بر آن معامله باشد، بر معامله ای که طرفین انجام می دهند، در ازاء یک عملی، در ازاء یک فعلی، باید که منفعت محله ای مترتب باشد. حتی این مسئله را هم ما می توانیم از آیات استفاده کنیم. فرض کنید در آیاتی که دارد که: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ**.... ﴿النساء، ۲۹﴾ خب این **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ** ممکن است بگوییم که منظور از آیه به قرینه استثناء **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ**

تَرَاضٍ، مقصود معاملاتی است که بر اساس زور و عدوان، آن معاملات انجام می‌گیرد، یا بر اساس غش در معامله و بر اساس حيله و خدعه، آن معاملات انجام می‌گیرد یا بر اساس اکراه، اضطراب انجام می‌گیرد، این معاملات خب اکل به باطل است، **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ**، تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ یعنی از روی تراضی طرفین، این معاملات باید انجام بگیرد. ممکن است بگوئیم که ربا هم داخل در همین مسئله است. چون قطعاً مستدین، آن شخصی که استدانه می‌کند، او بواسطه اضطراب آن ربا را اخذ می‌کند اما اگر اضطراب نباشد نه، آن شخص قرض می‌کند، قرض الحسنه می‌کند یا اینکه معامله را بر اساس تناسب منفعت و ضرر انجام می‌دهد، مانند مضاربه. معاملات در مضاربه، این معاملات اشکال ندارد. حلال است. چون از روی میل و رغبت و بدون اکراه و اضطراب انجام می‌گیرد. شخصی هست رأس المال ندارد. مالی ندارد، فقط کار می‌کند. و [از آن طرف] فردی هست، شخصی هست که رأس المال دارد، خب این شریک می‌شود با او، شریک در عمل و معامله و تجارت، به این منوال که سود و ضرر، هر دو نصف می‌شود و متساوی می‌شود و روی این حساب این مسئله هست. فرض کنید که الان من باب مثال یک شخصی که کار انجام می‌دهد شما اگر بروید به او بگوئید که آقا شما که کار انجام می‌دهید - بخصوص در این زمان، در این وضعیت فعلی - این پول را شما بگیرید متهی سودش باید مضمون باشد، خب آیا این شخص به حسب ظاهر، به حسب عادی این را قبول می‌کند؟ این گمان نمی‌کنم که قبول بکند. اما اگر فرض کنید شما به او بگوئید سود و ضرر هر دو یکسان است، اگر سود کردی این منفعتش باید تقسیم بشود، اگر ضرر کردی باز این ضرر، به مال تعلق می‌گیرد، در سود و ضرر شریک هستیم، فوراً قبول می‌کند، چرا فوراً قبول می‌کند؟ به خاطر اینکه این احساس امنیت می‌کند نسبت به این معامله، احساس امنیت یعنی دغدغه خاطر دیگر نسبت به این قضیه ندارد. فرض کنید که مالش را دزد برد، بدون تفریط یا بدون افراط، در صورت افراط و تفریط در آنجا حکم جداگانه دارد، خیال نکنید که در هر جا که حالا مضاربه هست یک وقت تفریط یا افراط باشد در آن جا... نه، بدون افراط یا بواسطه حوادث سماوی یا بواسطه امور غیر اختیاری، وقتی که یک شخصی یک معامله‌ای را انجام می‌دهد فراغ بال دارد، طیب خاطر دارد در آن معامله که اگر ضرری متوجه شد این ضرر به اصل سرمایه برمی‌گردد دیگر، باید تقسیم بشود. این طور نیست که فقط ضرر متوجه این شخص باشد، در سود و ضرر، هر دو، طرفین شریک هستند. خب اگر این طور باشد این با طیب خاطر می‌رود. چه موقع می‌آید یک پولی را از یک شخصی قرض کند و سودش را تضمین کند؟ وقتی که مضطر باشد. یعنی وقتی که مضطر به انجام یک معامله باشد، در آنجا می‌آید سود را تضمین می‌کند. یعنی می‌گوید

علی ای حال فرض بکنید که این سود را بایستی که پردازد؛ ولی با اکراه است؛ افراد عادی این را انجام نمی دهند که سود را تضمین کنند به این کیفیت، مگر اینکه جهت اضطرار باشد.

آن وقت **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** دیگر معنایش این است که در معاملات هیچ وقت تحمیلی نباید باشد بر احد الطرفين، یکی بر دیگری بایستی تحمیل بکند، غش بکند، که اینها همه جنبه تحمیلی دارد. البته بعضی ها آمدند این آیه را به یک معنای دیگر گرفتند که به نظر من اشکال وارد می شود نسبت به این استحصال از آیه، آنها دارند که **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ**، هر امر باطل و غیر متعارف و غیر معقولی را [شامل می شود]، فرض کنید که معاملاتی که هیچ منفعتی بر آن معامله مترتب نیست مثل بیع عذر، شخصی که عذر را می خورد، خب یک وقت بیع عذر است، عذر را می خورد و می آورد و بعد فرض کنید که در جوی خالی می کند، می رود در یک نهر خالی می کند، هیچ چیزی بر آن مترتب نمی شود. یا اینکه فرض کنید که یک چیز ما لا یقصد عرف، مثلاً فرض کنید که بیع موش (فاره)، موش به چه دردی می خورد که بخرند؟ مثلاً صد تا فاره بخرد، به هیچ دردی نمی خورد، حالا غیر از آن که مال آزمایشگاه و مخترع و آنها هست نه، فقط همین طوری موش بخرد و بیاورد در خانه، در منزلش در قفس بگذارد! این بیع، بیع عقلایی نیست، **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** مثلاً این را شامل می شود. یا فرض کنید که تا پنجاه سال پیش، مثلاً بیع دم، بیع و شرای دم، این عقلایی نبود، یعنی هیچ اثر عقلایی بر آن مترتب نمی شد و این حرام است، یعنی باطل است، اکل به باطل است این امر، بعضی ها از فقها آمده اند این طور تفسیر کردند. ولی الان بیع دم این دیگر یک بیع عقلایی است، الان دیگر اکل به باطل نیست.

یا فرض کنید که همین بیع عذر را هم مرحوم شیخ در مکاسب محرمه ذکر می کند، در آنجا که دارد: و لا بأس بیع العذر... فرض کنید که عذر اگر مثلاً به عنوان رشد اشجار یا حدیقه بخواید استفاده بشود خیلی هم اثر [بر این بیع] مترتب است، سرش هم دعواست. و این بر آن مترتب است دیگر، یعنی این آثار عقلی مترتب است و خیلی هم اتفاقاً می گویند مفید است. ولی صحبت در این است که این مسئله خودش فی حد نفسه صحیح است که بله اکل مال در این مبادلات غیر عقلاییه و غیر عرفیه، این اکل، اکل به باطل است و اثری بر آن مترتب نمی شود الا اینکه آیه به قرینه استثناء یک هم چنین مسئله ای را نمی رساند، آن مستثنی منه، مستثنی منہی است که جنبه عدم تراضی در آن لحاظ شده است گرچه خب این فی حد نفسه خودش هست. **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** به قرینه **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** این استثناء چه استثناءی است؟ اگر منظور از این آیه همه اکل مال به باطل

باشد پس فقط یک قسم از این استثناء شده است و آن در آن جایی است که...، خب در صورتی که این اکل هم خب اکل عن تراض است دیگر، وقتی شخصی می آید صد تا فاره (موش) می خرد خب عن تراض می خرد، کسی که مجبورش نمی کند. خب آدم مخبطی هست. یا اینکه فرض کنید بیع دم در آن مواردی که دم به خاطر تداوی مورد لحاظ نیست، باز این هم از روی تراضی است فرقی نمی کند، پس باید بگوئیم که... اشکال دارد. فلهدذا نمی توانیم بگوئیم که این آیه در مستثنی منه اش اعم است از مواردی که در آن تحمیل است و در مواردی که غیر تحمیل است، آن وقت آیه می آید آن موارد غیر تحمیل را استثناء می کند. فرض کنید که مانند جاءنی القوم الاً زیداً، خب این ما جاء القوم الاً زیداً یا جاء القوم الاً زید، در اینجا زید داخل در آن قوم است، و تجارة عن تراض؛ این در اینجا دیگر اولاً داخل در آن معامله نیست، به خاطر اینکه در معامله اکل به باطل لحاظ شده است. یا می گفت و لا تأكلوا اموالکم الاً آن تكون تجارة عن تراض، از اوّل مستثنی منه مقید است. اکل به باطل می شود مستثنی منه، این اکل به باطل الاً آن تكون تجارة عن تراض می آید از آن جدا می شود، آن وقت این استثناء می شود استثناء منقطع، استثناء منقطع به خاطر تأکید بر مسئله است که این اکل مال به باطل در موارد زور و غش در معامله و عدم رضایت و اکراه و اضطرار و موارد جهل، جهل به مبیع، تمام اینها از موارد اکل مال به باطل است دیگر که در آنجا لحاظ عدم تراضی شده است، این الاً آن تكون تجارة عن تراض می آید فقط آن مورد تراضی از این اموال را خارج می کند اما نه اینکه فرض بکنید که اگر خود معامله فی حد نفسه حرام باشد، این داخل در مستثنی منه است، فرض کنید معامله کالی به کالی که خود اصل معامله اشکال دارد. این اکل مال به باطل می شود در حالتی که داخل در مستثنی هم هست، یعنی خود مستثنی تراض...، در معامله کالی به کالی، نسیه به نسیه، در این معامله باز تراضی هست، فرق نمی کند، ولی باز در عین حال این داخل در مستثنی منه نمی شود. از این نقطه نظر به این استدلال اشکال وارد می شود. علی کل حال ولی از نقطه نظر تحمیل و از نقطه نظر عدم تراضی، در ربا از مصادیق اتم است که در ربا شخص مستدین، آن که استدانه می کند، آن رضایت ندارد، لذا می گوید چکار کنم؟ مجبورم، مضطرم، مضطرم که معامله ربوی کنم، مضطرم فرض کنید که پول ربا بگیرم و الاً می رفتم قرض می کردم. یا اینکه اگر بخواهم کار بکنم مضاربه می کردم، شرکت می کردم، چرا بیایم فرض کنید که معامله ربوی کنم که فقط سود مضمون باشد؟ این **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ**، شامل معامله ربوی خواهد شد.

مرحوم علامه یک استفاده خیلی خوبی را در اینجا می کنند، ایشان استفاده نکته بسیار خوبی را

در این جا می خواهند بفرمایند، می فرمایند که چرا آیه دارد **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا** ... ﴿البقرة، ۲۷۵﴾ به جهت اینکه اینها می گویند که **بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا**، بیع مثل ربا است. خب قاعده اش این بود که بفرماید آنها می گویند **إِنَّمَا الرِّبَا مِثْلُ البَيْعِ**، **إِنَّمَا الرِّبَا مِثْلُ البَيْعِ** این در اینجا بر وزن صحیح است. یعنی خب ممکن است در بعضی از موارد انسان اصل یک مبنایی را قبول کند منتهی در یک مطلب دیگر قبول نکند بگوید این هم مثل آن است. فرض کنید که من باب مثال اگر طیبی یک شخصی را نهی بکند از اکل رُمان به خاطر فرض کنید حموضت آن، بعد بیاید بگوید که آقا لیمو حامض (لیمو ترش) اگر بخواهی بخوری اشکالی ندارد. این در این صورت می تواند اشکال کند و بگوید خب لیمو حامض هم مثل رُمان است دیگر، چه فرقی می کند؟ اگر اکل رمان به خاطر حموضت اشکال دارد، لیمو ترش هم فرض بکنید که اشکال دارد. پس اصل **مضرت** ... در آن چه که متفرع بر این است در آن اشکال دارد. خب این یک امر عقلایی است و این مسئله صحیح است که یک شخصی یک مسئله ای را قبول بکند و بعد فرعی را که مترتب بر آن است در قیاس با آن مقایسه بکند و بعد آن را رد کند بگوید این هم از نظر آثار و خصوصیات شبیه به این است و مشابه این است چرا مثلاً این باید اشکال پیدا کند؟ ولی اگر شخصی آمد از اوّل رد کرد، مثلاً طیب گفت اکل رمان اشکال دارد و بعد بگوید که فرض بکنید که لیمو حامض هم برای شما اشکال دارد، این بیاید بگوید که خب رمان مثل لیمو حامض می ماند اشکال ندارد چون آن هم مثل لیمو ترش می ماند، اصلاً اصل قضیه را رد بکند نه اینکه بیاید فرض بکنید که آن را قبول بکند و این را بیاید رد بکند. یعنی در مقام عدم قبول اصل، این بیاید اصلاً زیر اصل را بزند.

به حسب عادی اگر شخصی بیع را قبول کند می تواند بگوید که آقا چرا ربا را خدا حرام کرده است ربا هم مثل بیع می ماند دیگر، هیچ فرقی نمی کند؟ در بیع یک مبادله مال به مال است، یک مالی را شخص با بیع به مشتری می دهد و در قبال آن یک معوضی را می گیرد، این چه [اشکالی دارد؟] در ربا هم همین طور است، فرض کنید که آن مرابی یک مالی را می دهد، در قبالش عوضی را می گیرد، چیست آن معوض؟ معوض عبارت است از همان مال باضافه یک امر دیگری. **إِنَّمَا الرِّبَا مِثْلُ البَيْعِ**، ربا مثل بیع است. خب این یک مجرای عقلایی است. یعنی این تفریع، تفریع عقلایی است. با قبول اصل **حلیت بیع**، تفریع را قبول ندارد. اما کسی که خبط دماغ پیدا کند، می آید این طوری می گوید، می گوید **إِنَّمَا البَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا**، می آید عکس می کند قضیه را، یعنی می گوید بیع مثل ربا می ماند، ربا یک امر مسلمی پیش او است و **كَأَنَّ** اصل و اساس حیات اقتصادی او را ربا تشکیل می دهد، ربا به عنوان یک اصل

موضوع در وضعیت او مسلم می شود و بیع را می آید تازه شبیه ربا می کند، نه این که بیع را قبول دارد و بعد ربا را می گوید اشکال ندارد، می گوید اصل و اساس ربا است و بیع مثل ربا می ماند نه این که ربا مثل بیع می ماند. این تغییر در فکر اجتماعی یک شخص است، اصلاً افکار اجتماعی اش بر می گردد، ملاکاتش تغییر پیدا می کند. قیمت و ارزش در آن افعال خارجی اش، تغییر پیدا می کند و واقعاً هم همین طور است ها! یعنی اصل و اساس فکر او می رود روی استثمار و استعباد مردم، آن برایش می شود اصل. حالا چه معامله ای بکند یا معامله ای نکند، آن برایش می شود یک اصل در جریان اقتصادی.

فلهذا در اینجا دارد که چرا اینها **لَا يَفُومُونَ إِلَّا كَمَا يَفُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ؟** علت آن **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا...** هست. یعنی آن حالت و کیفیت نفسانی اینها متبدل می شود و آنچه را که اصل است منتفی می شود و آنچه را که فرع است به عنوان اصل می آید قرار می گیرد، آنچه را که مردم و عقلا آن را صحیح می دانند باطل شمرده می شود و آنچه را که باطل می دانند صحیح شمرده می شود. این مانند کسی است که **يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ** است. یعنی اصلاً به طور کلی افکار عوض می شود و حالا انشاءالله می آئیم می گوئیم که واقعاً این قضیه اصلاً یک اساس تاریخی هم دارد و ببخود خدا اینقدر نهی نمی کند. اصلاً به طور کلی حیات اجتماعی را از بین می برد. **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا**، این بیع مثل ربا می ماند. یعنی در اینجا...

البته بعضی ها آمدند گفتند که به خاطر تأکید مغلوب است، در تأکید مغلوب مثل کأنّ لون ارضه سماوات- در مطول یادتان هست دیگر- و مبرت ارجاعها کأنّ لون ارضه سمائها، نمی گوید که کأنّ سماءها کلون ارضه،... دیگر ارضش چی بوده؟ آسمانش مثل زمین بوده! ببین این چه ارضی بوده و چه معرکه ای بوده؟! در معرکه و جنگ و جدال و حرب و اینها، این لون ارض مثل لون سماء شده است. خب این در اینجا گفتند تشبیه مغلوب است. یعنی به خاطر اهمی که اینها به مسئله ربا دارند اینها می گویند که بیع مثل ربا می ماند. یعنی از ربا حرف نزن، اصلاً از ربا صحبت نکن! آن ربا دیگر مفروغ عنه است، نباید دیگر راجع به آن صحبت کرد. ولی این جهت **يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ** با این معنایی که ایشان فرمودند بهتر جور در می آید.

وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا بعضی ها گفتند که این **وَ أَحَلَّ اللَّهُ** به معنای حالیه است، در حالی که خدا حلال کرده است. اما این مسئله هم مربوط می شود به قبل از تشریح و هم مربوط می شود به بعد از تشریح حرمت، قبل از تشریح حرمت ربا و بعد از تشریح حرمت ربا، لذا واو دیگر نمی تواند واو حالیه باشد، مضافاً به اینکه اگر بخواهد واو حالیه باشد، در جمله خبریه قد می خواهد، و قد احل الله باید

باشد.

روی این جهت مضمون آیه این است که این افرادی که مرابی هستند هم در ظرف تشریح و هم بعد از تشریح و هم قبل از تشریح، در هر سه این...، یعنی در واقع در هر دو، چون ظرف تشریح که همان آنّ ما محقق می شود، مربوط به بعد آن است. در هر دو مرتبه قبل از تشریح و بعد از تشریح، اینها حالشان حال **الَّذِي يَنْخَبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِينِ** هست، فعليهذا این آیه حکایت از این می کند که شخصی که اهل ربا هست، این افکار صحیح و اعتدالی خودش را از دست می دهد. این دیگر فکرش، فکر اعتدال نیست، فکر صحیح نیست. و این هم از نقطه نظر بقا و حیات فردی و اجتماعی و اقتصادی جامعه خب چقدر ممکن است مضر باشد.

سؤال: اینکه فرمودید در مضاربه فردی که می آید معامله انجام می دهد این دلالت بر کراهت و اضطراب است، اگر کسی اضطراب نداشته باشد، به طور معمول قبول می کند این قضیه را، اکثر افرادی که کار می کنند خیلی ها از آنها اصلاً نمی دانند، در صد تعیین نمی کنند روی سود، یعنی این مقدار ما سود می دهیم به شما از این پول، یک میلیون مثلاً، مجبور هم نیستند. معمولاً مردم هستند که می روند پیش اینها؟

جواب: ببینید احکامی که جعل می شود این احکام در ظرف کلی و ظرف غالب جعل می شود، حالا فرض کنید که در یک مورد...، حالا در مورد ربا مثلاً هست. ببینید، کسی که ربا می کند قضیه اش به این کیفیت است؛ در ربا، مرابی وقتی که مال را می دهد به افراد و می بیند خودش کاری انجام نمی دهد، این بواسطه کثرت در این ربا کم کم، کم کم نفسش یک حالت ثانوی پیدا می کند، اصلاً به طور کلی نفسش نسبت به معامله و کار کردن دیگر سرد می شود و حالت مرده را پیدا می کند، فقط می نشیند در منزلش هی پول به این می دهد، به این پول می دهد...، خودش نمی رود کار انجام بدهد. این حالت او متبدل می شود، یعنی اصلاً حالت ذهنی و حالت نفسانی او تغییر پیدا می کند به این شکل، این مقصود از آیه است. حالا اگر شما بگوئید که خب ممکن است یک شخصی یک مرتبه این کار را انجام بدهد، یک دفعه یک پول ربوی می دهد و بعد هم دیگر نمی دهد و واقعاً هم نمی دهد، پس باید شما بگوئید که در همان یک مرتبه اش حلال است! اشکالی ندارد! این **الَّذِي يَنْخَبِطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِينِ** نیست! نه واقعاً قبول دارد ربا حرام است و اشکال [دارد] ولی خب می گوید دلم می خواهد یک مرتبه [این کار را بکنم!] احکامی را که شارع جعل می کند این احکام جنبه اکثریت و اغلیبیت دارد، یعنی ممکن است حتی یک مورد شاذ هم باشد یا ده در صد. یک حکم برای احیاء جامعه یا یک حکم برای اماتة و اهلاک

جامعه، من حیث المجموع، شارع این حکم را در نظر می‌گیرد و بعد این حکم را بار می‌کند. حالا ممکن است در بعضی از شرایط اصلاً شخصی نیاز به ربا هم نداشته باشد، همین طوری، اصلاً می‌گوید من پولم را به ربا هم نمی‌دهم، اگر می‌خواهی بیا بگیر، نه اینکه این بلند شود اقدام بکند یا ...، یا یک شخصی باشد یک معامله صد در صد سودی را [انجام بدهد]، این فرض کنید که الان ممکن است دستش در دست دولت باشد، اصلاً خودش مسئول دولت باشد خودش قانون جعل کند، اینها هستند دیگر. فرض کنید که من باب مثال یک جنسی را می‌خواهند وارد کنند و می‌بینند در بازار زیاد است، کشتی را در گمرک نگه می‌دارند، در گمرک نگه می‌دارند، اینقدر که این جنس تمام شد و مردم محتاج شدند بعد ترخیص می‌کنند! این کار در دستشان است. اما اگر یکی دیگر بیاید این کار را بکند پدرش را هم درمی‌آورند و مصادره‌اش هم می‌کنند، کار دستش است، این شخص با این مرتبط است، وقتی مرتبط است دیگر نمی‌توانیم بگوئیم ...، یعنی از قسم حضرت عباس هم بالاتر است که این فرض کنید که سودش دیگر تضمین است و فلان و این حرفها. حالا نمی‌توانیم بگوئیم که این دیگر در اینجا از این قضیه خارج است و جنبه اضطرار و اکراه و اینها پیدا کرده است، حکم رفته روی آن موضوع کلی که آن جنبه ناراحتی و ...، البته ما از این آیه این استفاده را کردیم و گفتیم که می‌شود که ما ربا را هم از مصادیق **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** بگیریم، به این لحاظ اگر در آن جنبه زور باشد، اما اگر نه مسئله زور نیست، اصل ربا ولو بدون زور به قول شما، بدون اینکه تحمیلی باشد، بدون اینکه زوری باشد می‌گوید سود صد درصد است من فرض بکنید که به این کیفیت می‌گیرم، یعنی مضاربه می‌کنم و هیچ هم در آن ضرر را قرار نمی‌دهم، که این جا خب این اشکال دارد. مگر اینکه ما آن قضیه را به این نحو بگیریم که ضرر در آن لحاظ است نه اینکه لحاظ نیست، به نظر نمی‌آید، یعنی چون سود صد درصد هست، به نظر نمی‌آید. ضرر در آنجایی مطرح است بر حسب عرف، که نمی‌خواهند آنها مخالفت با مضاربه بکنند، مضاربه است فرق نمی‌کند، منتهی چون سود صد درصد است، مثل اینکه اصلاً پول را آمده و گذاشته است در اینجا. وقتی یک شخصی پول مضاربه‌ای را با سود بیاورد بگذارد، گذاشته است جلویش؛ دیگر احتمال ضرر در اینجا معنا ندارد، خب این سود هست دیگر، در مقابلش است، دارد نگاه می‌کند. این هم این طور مشاهد است کالمرات، این سود با این مشاهد است پس دیگر احتمال ضرر دادن در اینجا لغو می‌شود که اگر ضرر کردی، از باب لغویت آن ضرر را مطرح نمی‌کنند، نه اینکه معامله‌ای را انجام بدهند که فقط سود در آن مطرح باشد، از این نقطه نظر خب شرعاً می‌شود که اشکالی نداشته باشد.

سؤال: از لحاظ اینکه فرمودید شخص عادت می‌کند به اینکه مثلاً کاری انجام ندهد و پول و سود بدست بیاورد، اگر اینجا بتوانیم استثناء قائل بشویم برای افرادی که باید در جامعه به طور معمول کار بکنند و یا افرادی که وظیفه‌شان چیز دیگر است مثلاً تحصیل علم است، مثلاً طلبه باشد، این اگر بخواهد برود کار بکند و هر چیزی، این برایش مشکل می‌شود، از درس و از همه چیز مثلاً دور می‌افتد؟
جواب: خب آن مضاربه دیگر، مضاربه الان در اینجا رفع مشکل می‌کند...

سؤال: ...؟

جواب: نه این اصلاً عادت ندارد چون خودش دارد کار می‌کند، آن خودش در واقع دارد کار می‌کند، و حتی آن شخصی که مضاربه می‌کند اگر به این نحو باشد در واقع آن هم دارد کار انجام می‌دهد. آنی است که حالتی که نفس پیدا می‌کند و آن حالت فقط سود محض در آن جا مطرح است، آن حالت حالت شیطانی است و الا اگر احتمال ضرر برود آن حالت برای انسان پیدا نمی‌شود ولو اینکه کار هم انجام ندهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد